



تشکیل دهنده بسیاری خلقیات و روحیات ماست. من تحت همین ۴-۵ عنوان خواستم که کارهایی را انجام بدهم. بعد از جریده صلح، مجله وطن را که نشریه خود حزب بود، به من پیشنهاد کردند. من آن را هم پذیرفتم، چون مجله خوب‌تری بود و مجال وسیع‌تری داشت. کارهای من اصلاً کار جریده‌ای نبود. جریده باید اخبار هفته‌وار نشر می‌کرد، ولی من در آن قریب چهار صفحه را منصرف ساخته بودم به چیزهای اختصاصی که باب دل خودم بود. خوب نمی‌شد. در مجله من به دل خود مقالاتی را به همکاری دوستان دیگری که کار می‌کردند، نشر می‌کردم. البته من سخت نظارت می‌کردم و مطالب را با سلیقه خود برابر می‌ساختم. فقط بخش مردم‌شناسی‌اش به زبان پشتو ترجمه شده، نشر نمی‌شد. تحت عنوان «شناخت اقوام و قباایل افغانستان». دیگر بخش‌های مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی و تصوّف و آنچه که به نام حکمت در بین مردم ما شایع است بود. نمونه‌های توده‌ای و مردم‌اش مثل عیاری و جوانمردی است. من به ادبیات رسمی کمتر تماس گرفتم. بعد از این زمینه من یک سلسله مقاله و دیدگاه‌های خود را مطرح ساختم. فقط چهار شماره آن نشر شد و بعد از آن توقّف شد. در گذشته با آقای دوستم من آشنایی و شناخت داشتم، اگر چه وقتی حرکتی به نام جنبش آغاز می‌شد، من مخالفت کرده و نامه فرستاده بودم و یک مقدار روابط ما خوب نبود. اما بعد از سه-چهار ماه که گذشت، باز من آمدم و او تقاضا کرد که بخش نشرات ما را شما پیش ببرید. باز من چند شرط برای او گذاشتم. گفتم که «من اولاً کم در مورد حکومت‌های گذشته و محکوم کردن آن‌ها چیزی نشر نمی‌کنم. چرا که این را تمام نشریات می‌کنند و این پیش از حد شده. دوم، درباره مسائل قومی و محلی و این چیزها، کمتر چیزی نشر می‌کنم. سوم، از تنظیم‌ها و گروه‌های موجود، زیاد تعریف نمی‌کنم. چهارم، اگر توانستم یک سلسله مقالاتی می‌نویسم که خارج از ساحت رسمی شما باشد. بعد از آن من این شرایط من کنار می‌آید، من حاضریم» او گفت: «من این حرف‌ها را سرم و از نمی‌شود. این همان شکل پهلوانی و عامیانه خودش گفت [شما خودتان و به سلیقه خودتان کار کنید. مقصد خبری‌ها ما را هم نشر می‌کنید؟] من گفتم «چرا نه؟ اخبار شما را هم نشر می‌کنیم». بعد از آن من ۱/۵ سال گرداندگی ندای اسلام را داشتم. در این‌جا من درباره مطبوعات، سوابق اجتماعی، تاریخ و فرهنگ حدود هفتاد مقاله به نشر سپردم که آن‌ها را تپچی کرده هم دارم که می‌توانم در اختیار شما قرار بدهم. اگر فصل فصل شده و چاپ شود، خوب‌تر قابل استفاده می‌شود، چون من در آن‌جا مجبوری‌هایی داشتم که نمی‌توانستم بسیار با صراحت بگویم و مطالب به صورت پراکنده آمده. بعد از آن‌که بریدم و فصل فصل ساختم، این‌ها را گم با هم وصل شود و کتاب شود، دیدگاه‌های مرا می‌تواند جامع‌تر انعکاس بدهد. درباره مسائل سیاسی و اجتماعی امروز هم البته چیزهایی است.

**○ لطفاً کمی از گذشته و فعالیت‌های سیاسی و فکری خود بگویید.**

سال ۲۶ من به کابل رفتم و همان سال فوراً جذب شدم. ۱/۵ سال گذشت و من به گروهی منصوب بودم که نامش را هم نمی‌دانستم، چون من به مکتب عسکری شامل شدم. بعد از آن‌ها نمی‌خواستند قبل از آن‌که آدم خوب به سن بختگی برسد از آزمایشات بگذرد، نام گروه خود را بگویند. بعد از آن، من ناخودآگاه تابع یکی از گروه‌ها بودم. ۱/۵ سال تا ابتدای سال ۲۸، فعالیت‌های هم کردم. مردم را به حوزه‌ها جذب می‌کردم. در این‌جا من از مارکسیسم شروع کردم، از اساسات مارکسیسم.

این گروه از طرف یکی از روشنفکران همان وقت به نام مرحوم طاهر بدخشی رهبری می‌شد. البته در نیمه دوم سال ۲۸، بعد از دو سال فهمیدم که من به این گروه تعلق دارم. در داخل این گروه در پذیرش مارکسیسم آزادی وجود داشت؛ برخلاف دیگر جریان‌های سیاسی، این‌ها تمام متفکران مارکسیست را، نوشته‌هایشان را ارائه می‌دادند و در برابر نشر آثار غیر مارکسیستی هم قید نداشتند. مثلاً نوشته‌های مجاهدین خلق را چون با مشرب فکری و عملی و پراگماتیستی ما برابر بود، بسیار خوش می‌کردیم و می‌خواندیم و از همان سال ۲۹ ما خواندن آثار مرحوم شریعتی را مثلاً شروع کردیم و آن‌ها را بسیار نزدیک می‌دیدیم. فقط فکر می‌کردیم که در الفاظ، تفاوت وجود دارد و در محتوایش فرقی نیست. این جریان رفته‌رفته در داخل خود از لحاظ فکری تقسیم شد به چندین گروه؛ خط طرفداران شوروی، خط طرفداران چین و خط طرفداران چکوا را و مارکسیست‌های آزاد به اصطلاح. ما در همین خط چکوا را پیش فرار گرفتیم. با گروه خود هم بنه نمی‌توانستیم با آن تشدّد فکری‌اش گذران کنیم. ما حدود قریب به ۱۰۰ نفر همگی متفقاً دانشگاه و مکاتب و ادارات کار را ترک گرفتیم و رقیب به اعناق جامعه و به داخل مردم. این آخر سال ۲۹ بود و ابتدای سال ۵۰ از همان وقت، زندگی ما تا ۱۳ سال دیگر به همین قسم سپری شد. اولین حرکت‌های ضد حکومت ترکی را هم ما سازمان دادیم که آن هم در شهر و هم در ده، چیزهای مشخصی است که گپ طولانی می‌شود. مقصد حیات ما ۱۳ سال به همین طریق ادامه یافت. در این جریان‌ها ما در بین دو فشار قرار گرفتیم، فشار مجاهدین از پایین و فشار دولت و روس‌ها از بالا. این طور شد که سه گروه ما مشخصاً در تخار، بدخشان و فاریاب به همکاری مشترک قوای روسی، قوای دولت و مجاهدین سرکوب شد. هر سه‌اش را با اشتراک مساعی همه‌جانبه سرکوب کردند که قریب به اضمحلال مطلق عملی رسیده بود. بعد از آن من خودم جرأت کردم و بدون اجازه درستان خود، یک اعلامیه انحلال نشر کردم که آن، مخالفت‌های زیادی را در برابر من برانگیخت. البته این دلایل دیگری هم داشت که من خودم اصلاً از سال ۵۷ و ۵۸ در زندان بودم، در ۵۸ با آمدن روسیه، در دینف دیگران آزاد شدم. روحاً بسیار برای فعالیت‌های اجتماعی آماده‌ام ضعیف شده بود و من می‌خواستم مجدداً فکر کنم و درباره فکرم از سر تنظیم شود. سال‌ها قبل از این، یعنی سال‌های ۵۳ و ۵۴ من به خواندن آثار تصوّفی شروع کرده بودم و در فکر من بسیار تغییرات آمده بود. مخصوصاً آثار مرحوم سلجوقی مرا زیاد گرفته بود. من آن را همه‌جانبه‌ایان آید پیشه می‌خواندم و فکر خود را به آن تجدید کرده می‌رفتم. در سال ۵۷ و ۵۸ در داخل زندان من به نوشتن مقالات شروع کردم. در همان داخل زندان ۱۶ شماره نشریه لگک را انتشار دادم که آن دوستانی که مرا در داخل زندان می‌شناختند، خواندند و جمع کردند و بیرون هم کشیدند و از آن دو سه رساله ساختند که ما بر مبنای آن، اساس فکری حلقه جدیدی را گذاشتیم که بیشتر با شاخه دینی-عرفانی و تفکر دینی هماهنگ بود. از مسائل سیاسی و اجتماعی روز بیشتر فاصله می‌گرفتم و بیشتر متمرکز می‌شدیم بر کارهای فکری که تا امروز هم، همان ادامه دارد. من تمهیدهای سیاسی بعد از سال‌های ۵۸ و ۵۹ به هیچ کس نکردم و همیشه وارد معامله دو جانبه شدم. یعنی اگر دیدم خودم هم یک مقدار نفع دارم، همکاری کردم، و الا فلا، گوشه گشتم.

**○ تشکر**

## بنیادگذار مطبوعات معاصر.

□ عزیز آسوده

از نیمه‌های دوم سده نوزدهم که در آسیا رخدادهایی شکل می‌گرفت و لحظه‌هایی از تاریخ باهم گره می‌خورد، در سرزمین ما و در کشور ما نیز نبض حادثه‌ها جویبار بود و روند لحظه‌ها داغ‌تر.

استعمار، بی‌اعتنا به جنبش‌های روشنفکری و سرکوبت آزاد ملت‌ها با خام طعمی در کوره بهره‌کشی‌های خویش، افسوس‌ناگانه می‌دیدم، تا در گرامریم این میدان، کشورهای دیگر و ملت‌های دیگر را وسوسه کند.

سال‌های پس از نیمه دوم سده نوزده کشور ما در مهی از آشوب و حادثه پنهان شده بود. مردم ما و سرزمین ما نخستین رویایی را با نیروی بی‌زوال برتانوی پشت سر گذاشته بود و پشته‌هایی از کشته و وطن‌خواهان در سر راه کابل تا پایگاه‌های حکومت هند برتانوی به نظر می‌آمد. در هر نقطه و میدانگاهی سرخی و رطوبت خون غازیان جهاد با انگلیس، نقش زمین بود و سؤال مخالفت با انگلیسی‌ها که در کمین آزادی و هستی ما نشسته بودند، در ذهن و در قلب فرزندان کشور روم می‌کرد. آزادی و دانش، انگار به زیبایی به حصار کشیده شده و زندانی می‌فرجامی بدل گشته بودند و بایستی انتظار می‌کشیدند، سال‌ها و شاید هم دهها سال، تا از این حصار رهایی یابند.

این انتظار همچنان ادامه داشت. گذشت زمان و با گذشتن سال‌ها بر روی هم، این جلوه‌ها را دورتر و ناپیدتر می‌ساخت.

سه‌های حکومت و اسارت امیر دوست‌محمد سال‌های کشمکش‌های داخلی و نیز درگیری کج‌دار و میزب با برتانیه بود. با روی کار آمدن امیر شریعلی خان، نقطه‌ها و هسته‌های نوعی بی‌وزاری ملّی رونما گردید. در فرهنگ، صنعت و عرصه‌های دیگر، جلوه‌هایی از تمدنی نوپا شالوده‌ریزی شد و فرصت‌های مساعدی پدیدار گردید.

از همین روزگار (۱۸۷۳) که جلوه‌های نوپا و زودشمر آشکار می‌شود، مطبوعات در سیمای جریده‌ای و در محدوده چاپخانه‌ای نمودار می‌گردید. در همین روزگار، در کوجه پارانته کودکی سال‌های پر از حادثه را در می‌یافت و تجربه می‌کرد و با همین کوجه‌ها و در غبار همین سال‌ها بزرگ می‌شد. این کودک بخرد محمود طرزی بود که بعدها چراغ

سراج‌الآخیره را پرنورتر افروخت و صور آزادی‌خواهی و جهاد را در آن پرنورتر دیدم. محمود به توجه پدرش سردار غلام‌محمد طرزی که از شاعران آن عصر بود و از نقاشی و خطاطی بهره‌ای داشت، دریافت‌هایش را از صرف و نحو و خواندن آثاری از شاعران پیشین کامل می‌کرد. اندکی پس از به امرات رسیدن امیر عبدالرحمان، سردار غلام‌محمد طرزی به هند تبعید شد. پس از آن سردار راهی ترکیه و شام گردید. محمود طرزی در آن‌جا زبان ترکی و عربی را آموخت؛ دانش‌های نوین را فرا گرفت و با آثار ادبی مغرب‌زمین نیز آشنا شد. در همین سال‌ها، چند اثر هم به نظم و نثر تدوین کرد. اقامت در ترکیه برای محمود فرصت معینی بود تا اندیشه‌های ویرانگر و خروشان سیدجمال‌الدین افغانی را دریابد، و چنان دریابد که بعدها در نوشته‌های خود او را بستاند، از او به عنوان «معدن عرفان» یاد کند و هفت ماه صحبت او را به قدر هفتاد سال سیاحت بداند. همین گونه نهفت‌های ملیت‌خواهی و وطن‌پروری در آن روزگار در ترکیه عثمانی مثل آتشی از زیر خاکستر زبانه می‌کشید و نبعان می‌یافت و این خود عاملی بود که رهنمای‌های سید در شاگردانش آن را بروز می‌داد.

محمود طرزی نبض اوضاع جاری ترکیه را در می‌یافت. هوای وطن از سوی و علاقه‌مندی به وطن از جهتی، دل پرشور و سر پرانده‌اش از گرم می‌داشت. طرزی پس از مرگ پدر، وقتی به افغانستان آمد که امیرحبیبه اله به سلطنت رسیده بود. او که آشنا با تمدن مغرب زمین و با اندوخته‌های سرشار به کشور برگشته بود، در صدد آن بود که جلوه‌هایی از تمدن پیشرفته اروپایی را در وطن همگانی سازد. لذا پیشنهادهایی به امیر حبیب‌الله خان عرضه کرد.

نخستین گام محمود طرزی، ترجمه برخی از نظامنامه‌ها بود که از متن ترکی صورت گرفته بود. با دانش که او داشت و اندیشه‌هایی که سر راه امیر می‌گذاشت، در دربار نفوذ بیشتری کسب می‌کرد. پسران امیر، خاصه امان‌الله جوان را تحت تربیه گرفت و امیر نیز دو تن از دختران او، «خبریه» و «فریبا» را با دو هژوازه جوان نامزد ساخت.

امیر عبدالرحمان پرده‌های اختناق را چنان به سختی فروکشیده بود







که بنر مصلح و وطن‌خواه در نهاد جامعه و کشور عقیم شد. پاسخ هر عکس‌المعملی با لبه تیز و بزاق شمشیر داده می‌شد و مطلقیت، همهٔ بنیان‌ها را بی‌سامان ساخته بود.

دورهٔ امارت امیر حبیب‌الله خان، فشارها و جلوه‌های روشنی را با خود دارد و در این دوره شکفتگی بیشتری را در بنیادهای فرهنگ و سیاست می‌نگریم. هرچند در دربار امیر، تنگ‌نظران و سیه‌لانی بودند که چنان ماری در دور و پیش او چنبر زده بودند، امیر مصلحت‌اندیشانه قدم برمی‌داشت.

محمود طرزی با کتاب‌هایی که ترجمه و پیشکش امیر می‌نمود، او را - که تا حدودی به دانش و دانشیان ارج می‌گذاشت - سرگرم می‌ساخت و بدین‌گونه لحظه‌های اندک امیر عشرت‌طلب و دانش‌دوست - که اندیشه مهار کردن عمال انگلیسی، آن‌ها را به هم می‌زد - را پُر می‌ساخت. سرانجام محمود طرزی به این مجال دست یافت که اجازه نشر دوبارهٔ سراج‌الآخبار را که روشنی‌اش آن در سیاهی‌های دربار خاموش و گم و گور شده بود، به دست آورد. سراج‌الآخبار به‌سان چراغی دوباره افروخته شد. همهٔ آنانی که از دور دستی بر آتش داشتند و در خفا با دربار در افتاده



بودند، فراز آمدند و نوای آزادی را گرم‌تر و خروشنده‌تر در آن به صدا آوردند. محمود طرزی با نشر این جریده، زمینه‌ها و صفحات سودمندی در ژورنالیزم و روزنامه‌نگاری کشور باز کرد و شیوه‌های تازهٔ نگارش را که در اروپا رایج بود، در سراج‌الآخبار از نو نفس دوباره بخشید.

روزنامه‌نگاری و ژورنالیزم در کشور ما پیشینه‌های دیگری نیز دارد نظیر جریدهٔ وشمس‌النهار که حدود ۲۸ سال پیش از سراج‌الآخبار، در زمان امیر شیرعلی خان به نشر می‌رسید. شمس‌النهار به سان آفتابی درخشید، ولی این درخشش زودگذر بود و پس از آن، تا سال‌ها از

روزنامه‌ها خبری نبود. تا زمان امیر حبیب‌الله خان، فرهنگ بارور کشور ما هسته‌های بسیاری را در منبجه پرورده بود و قطعه‌های بالنده‌ای را به میدان آورده بود و جوانه‌های زودنمری را روپانده بود. در این روزگار بسیاری از آزادی‌دوستان و روشنگران برای رهایی یافتن به تکاپو افتادند، بنیادهای مادی بیوزواری بیشتر پا گرفتند و پنداره‌های دگرگون‌ساز نیز در اندیشه‌ها ریشه دواندند. روشنگران و روشنفکران، سنگ‌های آزاداندیشی را استوار می‌گذاشتند. جمعیت سری ملی و تشکیل جنبش مشروطه‌خواهان که احیای آزادی و ریشه‌کن ساختن بی‌قانونی و مطلقیت را مرام خویش ساخته بودند، بنا یافتند.

باری، طایفهٔ این اندیشه‌ها در نخستین شمارهٔ سراج‌الآخبار به مدیریت مولوی عبدالرؤف به نشر می‌رسد، چنانکه نشر آن بیش از یک شماره دوام نمی‌کند و هنوز جرعهٔ آفرین نگشته‌است که مجال تداوم نمی‌یابد و در همان آغاز، از رمق می‌افتد.

در مرد دیگر آنتین در سراج‌الآخبار، عبدالهادی دای پویشانه و عبدالرحمان لودین، هر دو پروردهٔ دامان وطن و هر دو نهال افراخته و آزادی‌خواه و مشروطه‌طلب بودند که در سرهای آزادی داشتند. انتقاد از وضع دربار با شیوه‌های گوناگون و گسترش ندای آزادی، کاری بود که سراج‌الآخبار رسالتمندانه آن را پاس می‌گذاشت و این نوشته‌ها سلسله‌جنبانان استعمار و امیر دست‌نرگرتابیه را بر سر خشم می‌آورد. در یکی از شماره‌های سراج‌الآخبار، محمود طرزی ندای وحی علی‌الفلاح را نوشت و این هم‌زمان با جریان جنگ جهانی اول بود که امیر و دربار را برای قیام ندا می‌داد.

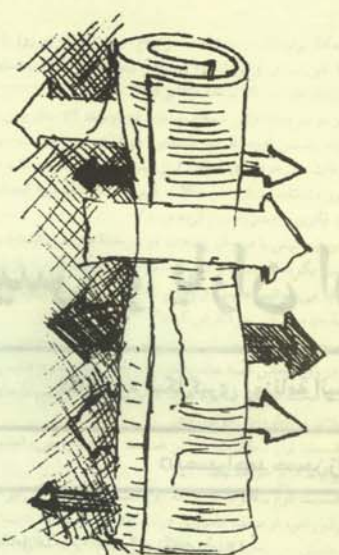
نوا را تلخ می‌زن چون ذوق نغمه کم بایی  
حدی را تیزتر می‌کن چون محمل را گران بینی  
امیر از پخش صفحهٔ نخست این شماره جلوگیری کرد و در حاشیهٔ آن نوشت:

«محمود بی‌وقت اذان داده است. مرغی که بی‌وقت اذان بدهد، سرش از پریدن است؟  
طرزی در قسمتی از این مقاله می‌نویسد:

حی علی‌الفلاح، ای ملت نجیبه افغانیه!  
شرافت ملتی و عظمت قومی خود را محافظه کنید. استقلال و حاکمیت دولتی خود را صیانت نمایید. افغان که به دیانت و دینداری، به شجاعت و بهادری، به غیرت و ناموس‌شماری در تمام دنیا مشهور و معروف شده باشد، آیا این را بر وجدان و ایمان و شرف و ناموس خود چسان گوارا کرده می‌تواند که نام حمایت و تابعیت دولت اجنبی غیر دین و غیر ملت بر او بوده باشد...»

و این مقالهٔ مفصل نیز تحت فشار حکومت از نشر باز ماند و محمود طرزی ورق نخستین آن را دوباره نشر و ضمیمهٔ آن ساخت. سرودها و نظم‌های دیگری که در صفحات گوناگون سراج‌الآخبار به نشر می‌رسید، اگر از سوی ندای آزادی و استقلال را پخش و پراکنده می‌کرد، امیر و درباریان و بعضاً مردم را به باد انتقاد می‌گرفت. امیر حبیب‌الله خان هم‌مساله برای سید بودند به بلدرچین که تفریحگاه همیشگی‌اش بود می‌رفت، شعری که محمود طرزی به انتقادی قائل شده بود، بر این عیاشی‌های امیر می‌ناخست:

بیا ببین که در جهان چگونه گشته کارها  
جهان، جهان ریل شد زمان زمان تارها  
چه بصرها که بر شده، چه خشک‌ها بچارها



چه کوه‌ها شکاف شد، گلشت از آن قطارها  
جهان جهان علم و فن، زمان زمان کارها  
بس است صید بونده میان کشتزارها

همین گونه نوشته‌ها و مقالات دیگری در سراج‌الآخبار به نشر می‌رسید که همه جهات و ابعاد ادب، فرهنگ، سیاست، صنعت و اقتصاد را در بر می‌گرفت. با هر مقاله، اندیشهٔ تازه‌ای پیش کشیده می‌شد؛ در هر کدام و در هر قدم خشتی از نو نهاده می‌شد و دیوار کهن و درز برشته‌ای را فرو می‌ریخت. پنداری را بر شاخهٔ ذهن و زبان شماری از خرداندگان می‌آویخت تا اعتقادی را به تزلزل بکشاند.

شعر هبلبل گرفتاره عبدالهادی پویشان نیز مهمه برانگیخت. با این همه، امیر سکوت می‌کرد و در برابر فشارهای حکام هندی و بریتانوی بسرای متوقف ساختن این جریده مقاومت می‌کرد. مدتی بعد، دشواریهایی برای سراج‌الآخبار پیش آمد، دفتر جریده اجباراً از ماشین‌خانهٔ دولتی به یک خانه در ده‌افغانان انتقال یافت.

زمانی که بر امیر حبیب‌الله سؤ قصد می‌شود و شماری از وطن‌خواهان و آزادی‌دوستان زندانی می‌شوند، محمود طرزی با آن‌که تنها می‌ماند، دست به تلاش‌های گسترده‌ای می‌زند و رساله‌ها و کتاب‌هایی را ترجمه می‌کند. با کشته شدن امیر حبیب‌الله خان در شکارگاه کله‌گوش، شهزاده امان‌الله که در کابل نیابت پدرش را دارد، به سلطنت می‌رسد. اوضاع دگرگون می‌شود؛ زندانی‌ها را رها می‌کنند و محمود طرزی که اندیشه‌های پادشاهان جوان را ستوده است، به یاری او می‌نشیند. وظایف خطیر وزارت خارجه و وزارت مختاری در پاریس را به عهده می‌گیرد و همین‌طور در همهٔ مذاکرات استرداد آزادی با انگلیس‌ها، از هیأت افغانی سرپرستی می‌کند.

بالاخره در ۱۲۹۷، خود نگارنده جریدهٔ سراج‌الآخبار را که نخست بر مدتی به تأخیر افتاده بود، معطل قرار داد و از آن‌جا که بر پاره‌ای از مسایل میان او و امیر امان‌الله خان اتفاق نظر نبود، از کار کناره‌گیری کرد و به دنبال آن علالت مزاج و بیماری سبب شده که از بدترین وظیفهٔ رسمی خودداری کند.

از سال ۱۳۰۷ به بعد، اوضاع داخلی افغانستان دچار آشوب‌های فرساینده‌ای گردید. محمود طرزی دوباره به استانبول برگشت و در سال ۱۹۳۳ در همان‌جا چشم از جهان پوشید. به پندار یکی از محققین، محمود طرزی با انتشار سراج‌الآخبار اگر روح بیداری سیاسی و آزادی‌خواهی را در کشور گسترده ساخت، در شیوهٔ نگارش نیز دگرگونی‌هایی را پدیدار ساخت، نگاهت‌های او آینه‌دار رخداد استقلال و آزادی‌خواهی بود. او با برگردان کتاب‌های داستانی، دگرگونی‌های آشکاری را در روند داستان‌پردازی به میان آورد. جزیرهٔ پنهان، سیاحت سه‌قطعه روی زمین، سیاحت در جو هوا، سیاحت در زیر بحر، فاجعه‌های پاریس، سیاحت درواور کوهٔ زمین در هشتاد روز و شرح سیاحت خود وی از آن جمله است.

نوشته‌ها و سرودهای او نیز در مجموعه‌های: پراکنده و ادب در فن، از هر دهن سخنی و از هر چمن سمنی نیز همه بیانگر نوعی تجدد و دگرگونی در شکل و محتوای شعر و نگارش این دوره است.

نیز رساله‌های علم و اسلامیت، منازعه، روضه حکم، آیا چه باید کرد؟ وطن و رساله‌های دیگر همه آگاهی‌های روشنگرانه و تجددخواهانهٔ آن روزگار بود که خوانندگان سراج‌الآخبار را با نسیم آن می‌پرورد. جریدهٔ ارشادالسنوران را در پشتیبانی از حقوق زن به میان آورد و سراج‌اطفال را نیز برای اطفال تأسیس کرد. نیز همو با نشر نوشته‌ها و مقالات از زمینه‌های متنوع ملیت‌های دیگر بار نخست در سراج‌الآخبار اهتمام و جهدی وسیع به خرج داد که از شماره‌های گوناگون سراج‌الآخبار آشکار است.

نقش و اثرمندی محمود طرزی در ادبیات و خاصه در روزنامه‌نگاری کشور ما و نیز گسترش و اشاعهٔ مفکوره‌های آزادی‌خواهی، روشنگر داغ‌ترین و پرتلاطم‌ترین لحظه‌های تاریخ سرزمین و کشور ماست. با دگرسانی گردونهٔ زمان، فرو ریختن پایه‌های کاخ آرزوهای مردم وطن ما و با آغاز افشاش داخلی، آزادی و دانش بار دیگر دستخوش تهاکه‌های اندوهباری شد و به‌سان زبیا خفته و زندانی دیگری در انتظاری دیگر به سوگ نشست.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- برگرفته از «تذکرهٔ سیمای معاصران»، نوشتهٔ عزیز آسوده طهماس، چاپ مطبعه دولتی، کابل ۱۳۶۹
- ۲- از یادداشت‌های محمود طرزی، مقالات محمود طرزی، به کوشش محقق فرزانه دکتر روان فرهادی.
- ۳- مقالات محمود طرزی.
- ۴- همان اثر
- ۵- آثار دیگر چاپ ناشدهٔ طرزی این‌هاست: مجموعهٔ صنایع، منتخبات غلام محمد طرزی به خط محمود طرزی، سیاحتنامه و اسامه تخلص حقوق بین‌الدول، مسألهٔ صحیه، سوانح زندگی، رسالهٔ اقلیدیه و طبیح، یادداشت‌ها، نامهٔ محمود طرزی به اعلیحضرت امان‌الله خان، سیاحتنامهٔ استانبول، دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها، سیاحتنامهٔ منظوم زولیده (شمار) و پژمرده (شمار)







روز ۱۵ ثور ۱۳۰۶ خورشیدی در تاریخ مطبوعات افغانستان روزی مهم به شمار می‌رود و برای همیشه ماندگار و به یادماندنی خواهد بود. مرحوم «محمی‌الدین انیس» در این روز سنگ بنای روزنامه‌ای را گذاشت که بعدها یکی از معتبرترین روزنامه‌های افغانستان گردید؛ روزنامه‌ای که انتشار آن تا امروز به‌طور مستمر و بدون وقفه ادامه دارد و امروزه یکی از باسابقه‌ترین روزنامه‌های افغانستان است.

به‌جاست که نگاهی بیندازیم به شکل‌گیری اولیه این روزنامه که تحت عنوان «انیس» با به صحنه مطبوعات نهاد.

آن‌گونه که در شرح حال مرحوم محمی‌الدین انیس آمده است، وی تحصیلات مقدماتی را در مصر انجام داد و با زبان و ادبیات عرب به خوبی آشنا بود. او قصد داشت که بعد از اتمام تحصیلات به افغانستان مراجعه کند که از حسن تصادف در سال ۱۳۰۰ خورشیدی با «محمد اسماعیل» مشهور به «افندی» آشنا شد. افندی از طرف حکومت وقت افغانستان مأمور شده بود تا از مصر یک دستگاه چاپ با تمام امکانات برای افغانستان خریداری نماید. او که دریافت محمی‌الدین انیس قصد بازگشت به افغانستان دارد، او را برای بازگشت به کشور تشویق کرد. مرحوم انیس بعد از مشورت با پدر خود تصمیم گرفت که راهی افغانستان شود. اولین شهری که انیس بعد از مراجعت از مصر در آن پا گذاشت، هرات بود. وی حدود دو سال در شهر هرات اقامت داشت. محل زندگی او در این شهر، در مسجد «سعدیه» بود که وی روز و شب را در آنجا سپری می‌کرد.

از آنجا که مرحوم انیس به خاطر دور بودن از افغانستان، به زبان و ادبیات دری آشنایی چندانی نداشت، ادبیات دری و نویسندگی به این زبان را در همان مسجد سعدیه هرات فراگرفت و کتابی هم به شیوهٔ مکتبانه و مناظره دربارهٔ مزایای قانون نوشت به نام «ندای طلبهٔ معارف» که قسمتی از آن کتاب، چندی بعد در مطبوعهٔ دانش هرات به چاپ رسید

## انیس و یاران او

نگاهی به شکل‌گیری روزنامهٔ انیس

□ بصیر احمد حسین‌زاده



و نسخهٔ کامل آن در نزد شمس‌الدین کتابفروش بود.<sup>۱</sup> مرحوم انیس در اواخر سال ۱۳۰۲ خورشیدی هرات را به مقصد کابل ترک کرد. وی پس از ورود به کابل در بازار «محمدجان‌خان غازی وات» اقامت اختیار کرد. تنها سرمایه‌های او در آن زمان، چند جلد کتاب و مجله بود. پس از جایگزین شدن در کابل، فکر انتشار یک جریده، انیس را به خود مشغول داشت. این فکر، همه چیز او شده بود تا این‌که در این کار جدی شد و عزم جزم کرد که روزنامه‌ای منتشر کند. به فکر رنگ و کاغذ و چیزهای دیگری که او در آن زمان احساس می‌کرد برای یک روزنامه لازم است افتاد و بعد از سعی فراوان، موفق شد که آنها را تهیه کند.

یکی از دوستان نزدیک مرحوم انیس در خاطرات خود آورده است که او حتی در زمانی که در هرات ساکن بوده، به فکر تأسیس روزنامه افتاده بوده است. مرحوم «حاجی عبدالحمید منجم‌باشی» از دوستان نزدیک مرحوم انیس چنین نقل می‌کند: «روزی شخصی در هرات، جوانی به نام ابراهیم را گرفته و به‌خاطر مسایل شخصی که با او داشت، به او همت تکثیر زد و مردم آن جوان را کشتاکشان به طرف محکمه می‌بردند... در این اثنا محمی‌الدین که ما او را مولوی افندی می‌گفتیم، با ایشان مصافح شد و کیفیت را پرسید. وقتی گفتند او حرف کفرآمیز زده است، با فصاحت بیان آن مردم را آرام ساخت و جوان مذکور را از چنگ ایشان نجات داد و با خود به مدرسه برد و سفارش کرد که برای چند ماهی از هرات دور شود. بعد از آن روز، محمی‌الدین مرحوم به فکر تأسیس روزنامه‌ای که براساس وحدت ملی متکی باشد، افتاد و همیشه می‌گفت: تا زمانی که از راه قلم افکار مردم تنبیر نشود، همیشه تعصب جاهلانه بر این کشور حکمفرما خواهد بود. و عاقبت یک روز شنیدم که به کابل رفته و روزنامه‌ای به نام «انیس» نشر می‌کند.»<sup>۲</sup> به‌هر صورت، مرحوم انیس بعد از تلاش‌های فراوان و با یافتن چند



بیان آندیشنه  
۱۳۹۲

نفر همکار برای کار در روزنامه، سرانجام موفق شد که در روز ۱۵ ثور ۱۳۰۶ خورشیدی اولین شمارهٔ روزنامهٔ انیس را به صاحب‌امتیازی و مسؤولیت خود در ۲۵ نسخه منتشر کند.<sup>۳</sup>

او در سرمقالهٔ اولین شمارهٔ روزنامه که درست ۷۲ سال پیش به نشر رسید، چنین آورده است: «انیس، طفلک نوزادی است در عالم مطبوعات. می‌خواهد در اوقات فراغ، ندیم؛ در ساعات‌های کار، معاون؛ در امور مشکله، مشاور؛ در حالات غم و اندوه، سمیرهٔ الحاصل در حیات تفری و عملی عموم گردد و...»<sup>۴</sup>

مرحوم انیس با درج آن جملات در سرمقالهٔ نخستین شمارهٔ روزنامه خواست بگوید که هدف از نشر آن، خدمت به جامعه است. باز در همان سرمقاله می‌خوانیم: «انیس از روزی که قصد به وجود آمدن را داشت، فریضهٔ خدمت را بر خود فرض کرده»<sup>۵</sup>

مرحوم انیس در نخستین شمارهٔ این روزنامه موضوعات و مطالبی را که در روزنامه‌اش قصد داشت بنویسد، چنین بیان نمود: «انیس غیر از مباحث مختلفی‌گانه که با خود دارد، مرتباً زیر عنوان قسمت‌های ذیل تفصیلات و معلومات خواهد داد:

قسمت اول - مقالات: در این قسمت مقالات روحی، اجتماعی و حیاتی و... درج خواهد شد.

قسمت دوم - قانون: به ذریعهٔ این قسمت، انیس می‌خواهد به مشترکین خود از صنف مأمورین دولت بهترین خدمات را بنماید، زیرا همه متعلق به مباحث اداری و یا قانونی خواهد بود. مطالب قانونی، مطالب حقوقی، مباحث علمی قانونی، فلسفه و اساسات قانون، علوم شرح قانون، اصول تفسیر قانون، قواعد تطبیعی قانون و با دیگر مباحث شرعی و یا اصولی در این قسمت گنجانده خواهد شد.<sup>۶</sup>

همچنین خبرهای پارلمان؛ خبرهای فنی، علمی، ادبی؛ سیری در ادبیات افغانستان و جهان؛ خبرهای مهم سیاسی افغانستان و جهان رویدادهای داخلی و خارجی از جمله موضوعاتی بودند که روزنامهٔ انیس بدان‌ها اهمیت می‌داد. یکی دیگر از موضوع‌هایی که مرحوم انیس بدان توجه داشت و همه روز تعدادی از صفحات انیس را به خود اختصاص می‌داد، مسایل خانه و خانه‌داری، آشپزی، بهداشتی، تعلیم و تربیت فرزندان، مسابقه‌های علمی و ادبی بود.<sup>۷</sup> به هر صورت مرحوم محمی‌الدین انیس با تأسیس و بنیان‌گذاری اولین روزنامهٔ ملی تا آنجا که در توان داشت، جهت روشن نمودن افکار عمومی کشورش نمود و در این راه، از هیچ خدمتی مضایقه نکرد.

هنوز پیش از دو سال از عمر روزنامهٔ انیس نگذشته بود که «بیجهٔ سقو» بر کابل تسلط پیدا کرد و با تسلط او تمام کارهای مطبوعاتی از رونق افتاد. مرحوم انیس هم مجبور شد که روزنامه را از انتشار باز دارد. در سال ۱۳۰۷ خورشیدی، مرحوم انیس که این وضع را نمی‌توانست تحمل کند به‌دستهٔ مخالفان بیجهٔ سقو که در ولایت پکتیا تشکیل شده بود و رهبری آن را نادر شاه بر عهده داشت، پیوست. وی در آن‌جا هم دست از تلاش مطبوعاتی برنداشت و در آن‌جا هم جریده را منتشر می‌کرد و جریانات روز را به‌اطلاع مردم می‌رساند. بعد از سقوط بیجهٔ سقو، مرحوم انیس دوباره کار مطبوعاتی را در کابل از سر گرفت. انتشار روزنامهٔ انیس تا سال ۱۳۱۷ خورشیدی با صاحب‌امتیازی و مسؤولیت محمی‌الدین انیس ادامه داشت، تا که در این سال، او بر اثر بیماری توبرکلوز در دنیا رفت.

مرحوم انیس علاوه بر کارهای روزنامه‌نگاری، چندین کتاب هم از

خود به یادگار گذاشت که «بحران و نجات» و «ندای طلبهٔ معارف» از معروف‌ترین آنها هستند.

بعد از فوت مرحوم انیس، نه تنها چراغی که او روشن کرده بود خاموش نشد، بلکه تازه جان گرفت و شعله‌ورتر شد. اولین کسی که بعد از او مسؤولیت روزنامهٔ انیس را عهده‌دار شد، مرحوم «سرور جويا» بود. سرور جويا در سال ۱۲۷۷ خورشیدی در شهر کابل به دنیا آمد. بعد از اتمام دورهٔ تحصیل، در سال‌های ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ با پدر خود «حاجی میرزا غلام‌حسین‌خان سررشته‌دار» به حیث کاتب کار کرد و بعد وارد فعالیت‌های سیاسی شد. این فعالیت‌ها تا سال ۱۳۰۳ خورشیدی ادامه داشت. سرور جويا از آن‌جا که علاقه‌ای شدید به مطبوعات داشت، برای تحصیل در این رشته به خارج سفر کرد و سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۶ خورشیدی را در ایران و اتحاد شوروی سابق به تحصیل مشغول بود.



وی در زمان تحصیل در شوروی، زبان روسی را نیز فراگرفت. جويا بعد از مراجعت از خارج و ورود به افغانستان، در شهر هرات اقامت گزید و در آن‌جا به نظم و ترتیب مطبوعهٔ دانش هرات پرداخت و تا سال ۱۳۰۷ به حیث مدیر این مطبوعه فعالیت نمود. بعد از آن، در سال ۱۳۰۷ در هرات به صفت نگارنده و مدیرمسئول و «اتفاق اسلام»<sup>۸</sup> انتخاب شد. انتخاب سرور جويا به حیث مدیرمسئول این روزنامه همزمان بود با انتشار روزنامهٔ «انیس» در کابل به مسؤولیت مرحوم انیس.

از آن‌جا که در روزنامهٔ اتفاق اسلام برخی نوشته‌های انتقادی علیه برخی افراد نوشته می‌شد، عده‌ای درصدد نابودی سرور جويا برآمدند و بالاخره او در شب ۵ جدی ۱۳۰۹ خورشیدی از طرف مخالفان خود مورد سوءقصد واقع شد، ولی از معرکه جان سالم به در برد و برای معالجه به هند برده شد. جويا بعد از صحت‌یافتن کامل دوباره به افغانستان برگشت، ولی این بار به هرات نیامد و راهی کابل شد و در

